

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد  
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

سیاسی	Political
-------	-----------

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی  
برلین، ۷ اگست ۲۰۰۸

## "رسوا ترین فرد افغان" "لطیف پدram"

ضمن بررسی «مسأله تخطئه مفاخر ما از کجا نشأت می کند و از کجا تغذیه و تقویه می گردد؟؟؟» به حیث یک مسأله عمده، که طی مقاله جداگانه تقدیم میگردد، به صورت جانبی به تشهیر چهره اهریمنی کسی پرداخته میشود، که از مدتیست قد علم کرده و با "زبان درازی ها" و "فلوته بازی ها"ی نابخردانه، بر ارزش های ملی و مفاخر تاریخی ما می تازد. این شخص بی "خاصیت" و فاقد "شخصیت" کسی دیگر نیست، غیر از "لطیف پدram" که درین اواخر از "دین پناهی" کار گرفته، تظاهر به "مسلمانی" نموده و خود را "عبد اللطیف پدram" می نامد. قابل یاددھانیست، که این آدم "خودنما"، تا یک سال پیش، حتی نام خویشتن خویش را هم درست نوشته نمی توانست. (رجوع گردد به مقاله مؤرخ دهم دسمبر ۲۰۰۶ بنده زیر عنوان "رهبری که نام خود را نوشته نمی تواند" در آرشیف بنده در پورتال "فغان جرمن آنلاین")

حدوداً شش هفته پیش ایمیلی از "افغانی تولنه" از پیشاور رسید که لینک آواز ثبت شده لطیف پدram را در بر داشت. لینک را کثووه و گفته های لطیف پدram را شنیدم، که ای کاش گوش نمیداشتم و نمی شنیدم!!!! لطیف پدram – همان افغان ناسپاس و "پدram به زشتی و زیونی و زلت و ضلالت" (۱) – ضمن آواز ثبت کرده خویش، در حق بزرگمرد تاریخ معاصر وطن ما – اعلیحضرت امان الله خان غازی – سخنانی گفته که از حدس و قیاس بیرون است. در اول باور نمی کردم، که یک هموطن ما تا این حد وقیح و ذلیل گردد، که آن "تاج عزت و افتخار تاریخ معاصر" ما را به دشنام و فحش و هتاکی - "ستم مابانه" بیالاید!!!!!!

من که همان لحظه مقاله ای را سر دست داشتم، فوراً گوشه مهم آن را متوجه تقبیح "پدram" نموده و ضمناً یک مضمون قدیم خود را که در مورد این "افغان بچه ناسپاس" نوشته شده بود، ضم آن مقال نمودم. و آن مقاله چنین عنوان شده بود: «یک تصحیح لغوی در مقدمه مقاله "د وطن حال" و بحثی کوتاه در "دوزبانگی" افغانان. پشتون و ذکر خیری از "لطیف پدram"»

این مقاله که با شتاب تکمیل گردیده و در وبسایت های مختلف افغانی – از جمله "آزمون ملی"، "دعوت" و "تول افغان" – نشر شده بود، همان لینک "توهیننامه پدram" را نیز در بر می گرفت. هدف از نشر شتاب آلود موضوع این بود، تا افغانان وطنپرست، به سرشت این افغان "عجیب الخلق" پی برده، همه آگاه گردند، که در زمره فرزندان وطن، کسی پیدا گردیده که بدلگامی را از اندازه گذشتانده و به مفاخر مسلم تاریخی وطن ما اهانت روا میدارد. هدف از نوشتن و پخش سریع این مقاله این بود، تا افغانان روی زمین

فی الفور از موضوع آگاه گردیده و دهن این بدمعاش. "جاسوس روس" و "نوکر سرسپرده ایران" را ببندند و لگامی بر دهانش بزنند!!!!!!!

در این مقاله که بتاريخ ۲۴ جون ۲۰۰۸ در وبسایت های مختلف افغانی نشر گردید، چنین آمده :  
« یکی از "کته سران" سرسپرده ستمی - نوکر نوکران و سردمدار "پرچم" - که عار ندارد ضدیت و خصومت خود را با هرچه "پشتون" و هرچه "پشتو"ست، علناً ابراز بدارد، همان شخص بدنامیست به اسم "لطیف پدram" که تا یک سال پیش حتی نام خود را درست نوشته نمیتوانست (خوانندگان گرامی را به مطالعه مقاله پارسال خود زیر عنوان "رهبری که نام خود را درست نوشته نمیتواند" در پایان این عریض، دعوت مینمایم). این انسان بدکردار که آشکارا تفرقه افگنی بین "پشتون" و به زعم مغز بیمارش "غیر پشتون" را تبلیغ میکند، درین اواخر حتی نام مبارک اعلیحضرت غازی امیر امان الله خان را با کلمات زشت و بازاری بر زبان برد و هرچه هتاک و دو و دشنامی که در چانتۀ "ستم مآبانۀ" خود داشت، نثار آن "قهرمان ملی افغانستان" و محصل استقلال وطن نمود. کافیسٹ لینک آتی را از "یو توب" باز نموده و سخنان هرزه و اوباشانۀ این "عروس هزار داماد"، این "تازی صد سوار" و این "چوکیدار" ولایت فقیه جمهوری سیاهپوشان ایران در افغانستان" را بشنویید :  
لطفاً کلیک کنید :

<http://www.youtube.com/watch?v=QhVRRwMhPY>

وی در حالی که در هیچ موردی از کوبیدن قهرمانان واقعی ملت افغانستان اباء نمی ورزد، هرگز باک ندارد که "دزد مشهور و راهزن سر گردنه" را "اعلیحضرت" و "عیار" و "قهرمان ملی" بداند ؛ همان دزد و رهنزی که به تحریک استعمار مکار انگلیس طومار یک رژیم مترقی و مردمی را برچید و در واقع زمینۀ فلاکت ها و سیاهروزی های بعدی مملکت عزیز ما را مهیا گردانید!!!!!! من در زمینۀ مقاله تاریخی سوم سپتمبر ۲۰۰۷ خود را که به "اگر اعلیحضرت امان الله خان را میگذاشتند ..." معنون است، نشر کردم. علاقه مندان آنرا میتوانند در آرشیف بنده در پورتال "افغان جرمن آنلاین" زیر شماره ۱۳۳ ، مطالعه فرمایند.

خدمات و فداکاریهای اعلیحضرت امان الله خان غازی به وطن عزیزش ، افغانستان، آنقدر آشکارا و اظهر من الشمس است، که تنها چشمان نابینای خفاش ماندنی - نظیر چشمان لطیف پدram - از شهود آن عاجزند.

گر نبیند به روز شبیره چشم چشمۀ آفتاب را چه گ\_\_\_\_\_ناه؟

(شبیره = شبپرک چرمی ، خفاش ) « (ختم نقل قول ) (تفسیر بیت تحت شماره (۳) توضیحات)

جای خرسندیست که این نوشته مؤثر افتاد، چندان که از هر طرف مقاله باریدن گرفت و "باران" مقالات و تبلیغات، صفحات مهم وبسایت های افغانی را تسخیر کرد.

گرچه بنده فکر می کرد که دین خود را در زمینۀ اداء نموده است، اما تبصره های بعدی دوستان ارجمند و خصوصاً مطالعه مقاله جامع، عالمانه ، صمیمانه و در عین زمان گزنده و کوبنده ای در سایت "دعوت" ، زیر عنوان « توهین به اعلیحضرت شاه امان الله غازی، توهین به استقلال و خون های ریخته در راه حصول آن است! » از قلم استاد تاریخ - جناب کاندید اکادمیسین محمد اعظم سیستانی - ، بنده را بیشتر به قصورم توجه داد. و اینست که دو مقاله جداگانه و مستقل را زیر عناوین « سواترن فرد افغان - لطیف پدram » و « منشأ تخطئه مفاخر تاریخی افغانستان" به حضور و پیشگاه اشرف افغانان وطن پرست، تقدیم می نمایم :

در صدر مقاله جناب سیستانی میخوانیم :

« در تاریخ معاصر افغانستان، بعد از احمدشاه بابا ، در میان شاهان و شهزادگان و امیران و یا رؤسای جمهور کشور (رهبران گروه های چپ و راست افراطی، در سه دهۀ اخیر) هیچ یکی از لحاظ وطنپرستی و مردم دوستی و عشق به آزادی و سربلندی کشورش و نیز از لحاظ ضدیت با نفوذ بیگانگان در امور داخلی وطن، با شاه امان الله غازی برابری کرده نمی تواند.

مردم حق شناس افغانستان، تا هنوز نام اعلیحضرت غازی امان الله خان، این شخصیت بزرگ ملی و فداکار را با احترام عمیق بر زبان می آورند، و قلباً او را تکریم مینمایند. نام **غازی امان الله خان** با استقلال کشور پیوند گسست ناپذیر دارد و بی حرمتی به شخصیت او، در واقع بی حرمتی به استقلال و آزادی کشور و بی احترامی به خون های پاک ریختانده شده در راه حصول استقلال است. زیرا مردم افغانستان در تحت زعامت و درایت آن غازیمرمد وطن پرست خونهای پاک خود را برای استرداد استقلال

ریختند تا آنرا از کام استعمار به دست آوردند؟ مقام والای این رهبر وطنپرست و این شخصیت سیاسی افغان را، میتوان همین اکنون پس از گذشت قریب ۹ دهه بعد از حصول استقلال، هنگام شنیدن خاطرات بزرگان و ریش سفیدان هموطن به وضاحت تمام درک کرد و به محبوبیت معنوی او در میان ملت پی برد.» (ختم نقل قول)

من در حالی که تمام گفته های بالا را بالتمام و بالکمال تأیید می کنم و باور ندارم، که کسی دیگر بدین نکوئی و رسائی بتواند حق مطلب را اداء نماید، برای تأیید دو سطر آخر این فرموده، قصه ای را از مقاله عالم برازنده و محقق دلسوز افغان - جناب داکتر عبدالحنان روستائی - می آورم. جناب روستائی بخش سوم مقاله «سرنوشت زار پروژه زراعت و آبیاری نیمروز» خود را که از مقالات ممتع و ماندگار روزگار ماست - با سرگذشتی جالب "حسن ختام" می بخشد. حکایت چشم دید این دانشمند دلسوز وطن آن قدر جالب است که آن را درینجا بالتمام نقل میکنم، چون حیف میدانم که حتی یک جمله از آن هم بریده آید. جناب داکتر روستائی از یک منطقه دورافتاده افغانستان و از پیرمردی کهنسال که فراموش خاطر ایام گشته، قصه جالبی را چنین نقل میکنند :

### «سرگذشت در دشت :

گرمای شدید تابستان ۲۰۰۲ م در ریگستان های نیمروز بیداد می کرد و از هر جنبنده ای یارای حرکت را می گرفت. تو گویی از زمین و از آسمان آتش می بارید و بال و پر هر پرنده ای را که به سایه ای نمی رسید، می سوخت. ساعت یازده و نیم بجه روز بود و گرما سنج ۵۷ درجه سانتی گراد را نشان می داد و باد آتشی به آهستگی می وزید چنانکه وسایل الکترونیکی را از کار انداخته و تاب و طاقت را از ما ربوده بود. در خلال این احوال غریبی از جمعی از کارگران که در ساحه مصروف کار بودند برخاست که یکی از مهمانان المانی در اثر گرمی از خود رفته و حالش زار گریده است. در حالیکه از این بابت نگرانی بر نگارنده مستولی شده بود دوان دوان خود را بدانجا رسانیده دیدم که همکار المانی ام از حال رفته و دلهره ای در جان کارگران انداخته است. و این در حالی بود که کمپ بود و باش ما ۵۰ کیلو متر از این محل فاصله داشت که طی این مسافه در آن دشت های ریگی با آنهمه بلندی و پستی و چقوری و چقوری دو نیم ساعت وقت را در بر می گرفت. از کارگران پرسیدم که آیا در این نزدیکی ها کدام قریه و دهکده ای وجود دارد. همه جواب دادند که نه! تنها یک نفر از اهالی منطقه گفت که درین نزدیکی ها دو خانواده زندگی دارند که بهتر است آنجا برویم. بنا بر آن همه راهی آن جایگاه گردیدیم که نیم ساعت به موتر از محل حادثه دور بود. چون بدانجا رسیدیم یکی دو کلبه محقر گلی که بیشتر از نیم آنها در زیر زمین قرار گرفته بودند، وجود داشت. حویلی این کلبه که احاطه ای نداشت در واقع شامل همه دشت های جنوب غرب کشور می شد. در فاصله چند قدمی کلبه چند رأس بز و بزغاله و یکی دو رأس گاو و خر از شدت گرمی العطش می زدند و چندین رأس مرغ در تلاش دانه گاه در لانه و زمانی در کلبه و کاشانه سر تا و سر بالا در جست و جوی دانه بودند. زن سرسپیدی با کالای ژنده و سر و موی ژولیده از کاه و بته به دیگدانی آتش افروخته و در آفتاب مطراق در حالیکه دو طفل کوچکی با سر و پای برهنه و لباس های چرکین به آن زن سرسپید چسپیده بودند، مصروف پختن غذا بود. همینکه در چند قدمی کلبه رسیدیم، مرد کهن سالی که به قول خودش سن او بالاتر از ۹۰ سال بود با لباس های سفید ولی چرکین و محاسن پهن ولی سیمین از زیر زمینی برون آمده در حالیکه خود را به عصای کج و معوجش تکیه می داد؛ از ما جویای حادثه گردید. همینکه موضوع برایش روشن شد، ما را به کلبه رهنمایی کرده و گفت که هر چه زودتر داخل زیر زمینی شویم که آنجا سرد تر است. به راستی هم در زیرزمینی درجه گرمی فقط ۴۵ درجه سانتی گرید بود، در حالیکه بیرون از کلبه به ۵۸ تا ۶۰ درجه میرسید. در زیر زمینی دو خالیگاه به جای کلکینچه وجود داشت که موجب جریان هوا و باد خفیفی می گردید و این باد خفیف سختی گرمی شدید را بر ما تا حدودی قابل تحمل می ساخت. همکار از خود رفته المانی را در زیر همین روزنه جا به جا کرده و به سر و رویش آب می زدیم که حالش بهتر شود. در این گیر و دار آن مرد کهنسال بزغاله ای را حلال کرده و به آن زن سر سفید هدایت داده بود تا هر چه زود تر شوربایی بپزد. آنگاه پیر مرد وارد زیر زمینی شده از نگارنده جویای آمدن ما به آن منطقه دور افتاده شد. وقتی واقف گردید که ما به خاطر احیای مجدد نهر لشکری و حل مشکل آب اهالی آنجا از المان آمده ایم از خوشحالی زیاد آب از چشمانش جاری شده گفت که : «بچم ! شما را امان الله خان روان کرده که با ما کمک کنید؟» من که متوجه شدم که پیر مرد از حوادث و اتفاقات بیشتر از نیم قرن دور مانده، نخواستم نا امیدش بسازم، گفتم بلی پدر جان. در این وهله یادم از فرموده شاعری آمد که :

ظالم بمرود و قاعده زشت از او بماند      عادل برفت و نام نکو اختیار کرد

آنگاه پیر مرد سر صحبت را باز کرده و از دیدگیها و شنیدگیهای دوره امانی صحبت فراوان کرده، اشک می ریخت و در حسرت می سوخت. این اشک با اشکهای اولی تفاوت بسیار داشت. قطره های اولی از خوشحالی آن بود که در نهری که آب رفته بار دیگر آب جاری می گردد و انسان و حیوان و نبات از برکت آن فیض می بینند، من جمله پیر مرد و خانواده اش. ولی قطرات اشک جویه دوم از درد جانگدازی بر می خاست که سینه پیرمرد را در هجران شاه امان الله خان و دوران پر فیض او چون خنجر تیزی زخم کاری زده بود. پیر مرد که از سوز دل اشک نقره فام میریخت، آن مروارید های گهر بار را در گوشه ای از شف دستارش جا به جا می ساخت و آه پر سوزی در حسرت گذشته از سینه شکسته به بیرون می کشید. پیر مرد در مقام تأمل و تانی گرم صحبت بود که در همین احوال سفره دراز در صحن زیر زمینی پهن شد و نان های گرم به روی سفره تقسیم گردید. هنوز ما از جا نجسته بودیم که رمة مرغان آن کلبه که از گرسنگی چون انسانها عذاب می کشیدند بر سفره حمله بردند. پیر مرد ما را متوجه ساخت که مواظب باشیم. آنگاه به یکی از نواسه هایش وظیفه داد تا مرغان را از کلبه بیرون کند، کاری که به مشکل انجام میشد، زیرا مرغان از هر زمان و مکان ممکن استفاده کرده دستبرد می زدند. متعاقب آن شوربای لذیذی آورده شد که لذت آن عذاب گرمای تابستان را تسکین می بخشید. بعد از صرف نان همه برای ساعتی به خواب رفتند. تا این دم دوست المانی اندکی به حال آمده بود. چون خاطر ما جمع گردید همه راهی محل شدیم تا به کار خود ادامه دهیم. اما دوست المانی را تا عصر همان روز در کلبه پیر مرد گذاشتیم تا پیر مرد از او مواظبت نماید. در ساعات پایان روز همکار المانی به کلی سر حال شده بود. وقتی او را از نزد پیر مرد می گرفتم، به رسم متداول اروپا، یک مشت پول را در ازای خدمات آن پیر مرد به او پیشکش نمودم. ولی این به مثابه تیر زهر آلودی بود که ناآگاهانه و غیر ارادی از این کمینه به قلب آن پیر مرد می نشست. چون متوجه این خطا شدم بلا درنگ از او معذرت خواستم. پیر مرد به بزرگواری که در شانش بود مرا در دم ببخشید و گفت: «همینکه شما از آن جا های دور جهت کار به وطن می آید، مردانگی بزرگی می کنید و بالای ما حق خدمت دارید.» در پایان وقتی از او سؤال کردم که من برای او چه کرده می توانم، پیر مرد در جواب گفت: «برای امان الله خان سلامهایم را برسان و از من به او بگو که به وطن بیاید که همه در انتظار اویند.» نگارنده که در بین واقیعی کشنده و حسرتی فریبنده افتیده بودم بار دیگر با تائید خواهش او در دل پیر مرد تخمی از امید کاشتم، تخمی که مانند پروژه آبیاری نیمروز هیچگاهی به ثمر نمیرسید. درین میانه یادم از گفته عارفی آمد که نوشته بود که تاریخ جعل نمی شود. این سخن واقعیت دارد چنانکه پیر مرد به یاد دوره ده ساله امانی اشک فراوان ریخت و از زمانه های طولانی بعد از وی حرفی به میان نیاورد. به گفته شاعر:

زنده جاوید گشت هر که نکو نام زیست      کز عقبش نکو خیر زنده کند نام را

این سرگذشت که در دشت رفت بار دگر نمودی از فرهنگ گهربار جامعه افغانی را به مثابه «مشت نمونه خروار» نداعی می کند. بر ماست که در صیانت از این ارزش های فرهنگی پیوسته بکوشیم و از گزند روزگار در امانش نگهداریم.» (ختم نقل قول)

### درسی که از گفته های بالا میگیریم :

- خواننده ارجمند ، برداشت یک مرد کهنسال روستائی ما را که از قعر پائین ترین قشر جامعه برخاسته، و قضاوت این آقای مستغرب (غرب زده) و مستغرق در نوکری بیگانگان - لطیف پدram - را خود مقایسه فرمائید!!!!!!
- پیرمرد از متن و قلب پاک توده مردم برخاسته و از یک واقعیت "بی ریا" حکایت میکند ، اما سخنان این مستغرق در تعلق بیگانه، همه از "چشمه ریا" می تراود!!!!!!
- پیرمرد از توده محنتکش وطن یعنی از ۹۹ (نود و نه) درصد مردم ما نمایندگی میکند، در حالی که گفته های این کجکلاه به حساب "نماینده" از مردم" اصلاً در فیصدی هم نمی آید!!!!!!
- پیرمرد نمایندگی از توده مردم می کند، که در بند سیاست و دیپوماسی و ازین قبیل گپ ها نیست و آن چه واقعاً در دل دارد، بر زبان می آرد؛ اما.
- اما انسان "دیده در" و "بی حیائی" به نام "لطیف پدram" هرچه می گوید، از خود او و از جامعه افغانی او نشأت نمیکند. او فقط آنرا می گوید، که آن "استاد ازل" برایش درس داده و آن "استاد ازل" او را همه ما و شما درست می شناسیم!!!!!!
- آنجا؟ پیرمردی فرشته سیر که خود عهد مبارک امانی را دریافته و آن دوره میمون را از سر گذشته، از متروک ترین و محروم ترین گوشه وطن ما چنان میگوید و اینجا؟
- اینجا؟ جوانکی ، مست از باده اغواء و فریب دشمن و پرورده در "خوان خیانت"، چنین لفاظی می

فرماید!!!!!!

– آنجا؛ توده مردم از قعر "صداقت" و کان "بی تعلقی" سخن میگویند، و اینجا فردی از شکم گندیده ای گپ میزند، که سیراب است از "تعلق و سر سپردگی بیگانه"!!!!!!

حال باید پرسید که چرا بعضی افغان ها به کارهائی دست می یازند که یکسره منافع و مصالح این وطن و این مردم را لگدمال میکند؟ آیا چنین کاری یکه و تنها و منفرد و مجرد از تعلق از دیگرانست، یا اینکه در واقعیت امر، "نوک" آن "کوه یخ" و به اصطلاح المانی و انگلیسی Eisberg "ایس برگ" است (۲) که تن حجیم و پیکر عظیمش در زیر آب پنهان است و فقط پوزه خود را از آب بیرون کشیده تا "بحر پیمایان" و "کشتی نشینان" را هشدار دهد که در زیر آب، آن "تن و توش" عظیم و آن هیولای "کشتی شکن" در انتظار است.

جهت درک و کشف علل اصلی و بنیادی "به وجود آمدن" و "برپاکردن" پروپاگندها و تبلیغات سوء و بیشرمانه "لطیف پدram" و حواریان و اخوات و انصار و ظلمه خرد و کلانش، توجه خواننده ارجمند را به مطالعه مقاله جداگانه بنده زیر عنوان «مسأله تخطئه مفاخر ما از کجا نشأت می کند و از کجا تغذیه و تقویه می گردد؟؟؟» جلب می نمایم

بر علاوه علت عمده خارجی که در مقاله بالا قابل دریافت است، موضوع اهانت به اعلیحضرت امان الله خان غازی سابقه و سرچشمه داخلی نیز دارد که در ذیل به ایجاز بیان میگردد:

دشمنی با اعلیحضرت امان الله خان غازی را بار اول نادر شاه و برادران و بعد پسرش ظاهر شاه - مستقل از مداخلات ایران و مدت ها قبل از آن - بصورت درازدامن، دامن زدند؛ در حدی که در "کتاب تاریخ" آن وقت کس جرأت نمی کرد نامی از "اعلیحضرت امان الله خان" ببرد، چه رسد بدین که وی را "محصل استقلال افغانستان" بدانند. مساعی آل یحیی در زمینه های مساعد رشد کرد و در مغزهای بیمار جوانه زد. "لطیف پدram" احتمالاً با تاثیرپذیری از داخل و خارج و با الهام از هردو، دست به چنین توهین عظیم زده است!!!!

بر علاوه خاندان نادری، بدون شک پیش کسوتانی دیگر نیز، چنین ارمغان شرم آور را برای "لطیف پدram" - که اینک "عبداللطیف پدram" گردیده است - و همگان و همپالگان و هم پیالگانش به ودیعه گذاشته اند و من در اینجا فقط از سلک شعرای "مدیحه سرای" دو مثال می دهم. یکی ازین شاعران سبکسر، شاعر پرآوازه ما، "استاد خلیل الله خلیلی" است. وی که در اوائل شاعری خویش، خود را افتخاراً "خلیلی افغان" هم می نامید، در رساله ذهن گرایانه و خیالبافانه خود بنام "عیاری از خراسان" جفنگ و لاطائل بسیار گفت و محصل استقلال افغانستان را که عزیز ملت افغان و معزز دول معظم و پیشرفته جهان بود، با یک دزد سر گردنه بنام "بچه سقو" مقایسه کرد. و عجب آنکه آن دزد راهزن و راهگیر را که آله دست دولت استعماری انگلستان قرار گرفته بود، بر اعلیحضرت غازی رجحان داد. از همین سبب رساله "عیاری از خراسان" هیچ گونه اعتبار و ارزش استنادی و تاریخی ندارد. غالب مطالب مندرجه این رساله به جز از مخیله آفریننده و داستان سرایش - خلیلی افغان - مصداق خارجی ندارد. خوانندگان حقیبن افغان را به مطالعه این "رساله ضاله" (رساله گمراه کننده) دعوت میکنم، با این یقین که هرگز از ره نخواهند رفت و فقط بر خیالبافی های شاعرانه "خلیلی"، خواهند خندید!!!!!!

شاعر دیگری که به پای بوسی حبیب الله کلکانی - همانا "بچه سقو" - دست یازید و "قصیده مدحیه" ای را در وصف "جشن استقلال" دوره تاریک زمامداری "خادم دین رسول" سرود، حاجی محمد اسماعیل "سیاه"، مشهور به "گوزوک" است، که از زادگاه مبارک شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری و "خاتم الشعراء" عبدالرحمان جامی برخاست، و در قصیده "خامجوشانه" خود، "بچه سقو" را "دارای جهان" (جمشید جهان) خواند و به حق "چار درویش"، پناهنده درگاه "شاهنشاه" و "اسپهبد اعظم" - یعنی "راهزن کلکان" - گردید!!!!!!

البته حساب شعرای "جیفه خوار" و "مدیحت سرای" از شاعران آزاده و گردنفرازی که به جز از پیشگاه عالیشان "مردم" و "ملت" و "آزادی" و "وطن"، سر بر هیچ آستانی نمی ساینند، جداست و کاملاً جدا!!!!!!

من همان قصیده حاجی اسماعیل "سیاه" گوزوک را از مقاله «یادی از امیر حبیب الله کلکانی در جشن استقلال» و بسایت "آریائی" گرفته و جلوه چشم خوانندگان حقپرست افغان میگذارم. باید تذکر بدهم، که نویسنده این مقاله معلوم نیست، چون شاید میهراسد از اینکه به مانند "لطیف پدram"، مورد لعن و غضب احساسات به غلبان آمده افغانان وطن پرست قرار گیرد!!!!!!

چون مسؤولیت و بسایت "آریائی" را "اکادمیسین دستگیر پنجشیری" به عهده دارد، بعید از امکان نیست که مقاله هم از قلم شخص وی باشد، خصوصاً که شیوه نوشته، آدم را به یاد قلم "اکادمیسینانه" می اندازد!!!!!!

## و اینک آن قصیده "مدحیه - ثم هجویه"

### دارای جهان حبیب الله

با جمله ی آن سرو نظامیش  
بستوده رعیت و جوانیش  
تا باد خدای باد حـامیش  
جشنی که فلک دهد سلامیش  
جشنی که در او کلاه ما فیش  
هر سو که دویده یافتی ریش  
بسته است چو دم عقرب از نیش  
جشنی که نگفت کس پس و پیش  
گوش نگران و چشم تقشیش  
یکسان به توانگران و درویش  
مشهور بود به خوش کلامیش  
دولایحه خواند و کرد معنیش  
کورا به یورپ فگند خامیش  
آواره نمود با تمامیش  
اینک تو و هند و شیر گامیش  
دران و به روسیان تواریش  
ایمان و محب اهل اطریش  
همت طلب از دعای کاشیش  
کاقطاع جهان ندیده ثانیش  
جدوارد مند و کنده شد بیش  
کاسلام قوی است در ترقیش  
کم گشت جدید عتیقه شد بیش  
این خـادم او کند تمامیش  
وی عیش رسان دفع تشویش  
می دار به حق چار درویش  
کاو را به ثنا ستوده جامیش  
تا باد زمانه دار باقیش  
آنها که شده است شرع حامیش

یا رب که به نام دار و نامیش  
اسپهد اعظم آن که او را  
تا هست جهان پناه او باد  
آراست برای اهل اسلام  
جشنی همه سر به نور دستار  
جشنی که ملایک سماوات  
جشنی که زبان عیب جوینان  
جشنی که کسی ازو نیازرد  
جشنی نه شنیده و نه دیده  
جشنی که ندیدم و شنیدم  
جشنی که چو من سیاه زشتی  
از بهر صلاح عقد اخوت  
یک لایحه از شه نخستین  
بر خواند که فعل ناروایش  
کای خـاین پاک دین اسلام  
افغان و به ملک فارس داداش  
اسلام و همیشه یار جرمن  
بگریختن از پناه خالق  
یک لایحه دگر ز شاهی  
چون خلع امانت امان شد  
دارای جهان حبیب الله  
در دوره این جناب عالی  
هر نقص که در کمال دین بود  
ای بار خدای عالم آرای  
ما را به پناه ایمن شهنشاه  
یا رب تو به حق پیر انصار  
تا هست جهان بقای او باد  
حاجت به دعای دیگران نیست

( چند مصراع این قصیده خارج از وزن است و من به خاطر حفظ "امانتداری" هیچ سعیی در راه اصلاح و تصحیح آن به خرج ندادم )

### معرفی "لطیف پدرام" :

در مورد معرفی چهره کریمه "لطیف پدرام" باز دست بدامان مقاله جناب سیستانی زده و قسمت آخرینش را با تأیید کامل، عیناً نقل میکنم :

« در هفته اخیر جون ۲۰۰۸، یکی از چهره های مکدر و ملوث ، وابسته به اجانب بنام (لطیف پدرام) با سبکسری و بی مسئولیتی سخنان زشت و دشنام های رکیک به آدرس غازی شاه امان الله بر زبان آورد و به بهانه اینکه چرا غازی امان الله خان عده بی از اقوام پشتون را در صفحات شمال کشور اسکان داده است،

با گفتن کلمات "پدرلغت" و "دیوث" و غیره بر او حمله ور شد و او را مورد هتک حرمت قرار داد. این کلمات از زبان لطیف پدram ابتدا از طریق سایت اینترنتی Youtube در میدیای جهان پخش گردید. و سپس واکنش ها و عکس العملها در مقابل سخنان نابجا و خارج از عفت کلام لطیف پدram برای بار اول از سوی سایت های اینترنتی افغانها، بخصوص از سوی پورتال "افغان-جرمن آنلاین" و سایت بینوا و سایت لر او برافغانستان و سایت تول افغان، انعکاس وسیع یافت. مردم حق شناس افغانستان با شنیدن آن سخنان ناشایسته نفرت عمیق خود را با نوشتن مقالات و تبصره ها و اظهار نظرهای اینترنتی و تلویزیونی و همچنان از طریق تدویر محافل اعتراضیه در کابل و پکتیا و ننگرهار و یک راه پیمائی از طرف مردم حق شناس شهر جلال اباد تا مقبره آن مرحوم در سراج العماره، نسبت به لطیف پدram - این رجل بی شخصیت و دشمن افغانها - ابراز داشتند. اعتراض کنندگان از دولت خواستند که لطیف پدram را مورد پیگرد قانونی و محاکمه قرار بدهد تا درس عبرتی به تمام کسانی باشد که خود را به کشورهای بیگانه فروخته اند و با تخریب و توهین به افتخارات ملی و شخصیت های تاریخی افغانها قصد ایجاد تشنج های قومی را دارند. اعتراض کنندگان اظهار کردند که اگر دولت این مردک را به جزای لازم محکوم نکند، آنها خود انتقام این بی حرمتی را از لطیف پدram خواهند گرفت. آژانس اطلاعاتی باخترا نیز روز ۲۵ جولای گزارش داد که: در نشستی که از سوی نهضت ملی تفاهم اقوام افغانستان در کابل راه اندازی گردیده بود، نماینده گان برخی از اقوام در سخنرانی های خود پیرامون شخصیت، تفکر آزادی خواهانه و تلاش شاه امان الله غازی بخاطر استرداد استقلال کشور اشاره کرده، گفته های لطیف پدram رئیس حزب کنگره ملی را توهین به ارزش های ملی کشور تلقی کردند و خواهان محاکمه وی شدند. همچنان در این نشست عبدالعلی سراج برادرزاده شاه امان الله خان در یک سخنرانی گفت: این حرکت پدram، یک حرکت منفی بوده، توهین به غازی امان الله خان یعنی توهین به ملت است. به گفته وی: غازی امان الله خان استقلال کشور را در وحدت و یکپارچگی ملت حاصل کرد. اشتراک کنندگان این نشست اعلامیه ای را نیز در مورد صادر نمودند. (۲۵/۷/۲۰۰۸ باخترا آژانس)

روزهای ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ جولای ۲۰۰۸ روزهای تدویر محافل و ابراز احساسات مملو از نفرت مردم نسبت به لطیف پدram در شهرهای مختلف افغانستان بود که از طریق تلویزیون آریانای کابل به گوش مردم افغانستان در سرتاسر جهان رسانده شد. در هر یکی از سایتهای ملیگرای افغانی، ده ها مطلب در مورد سوابق ناهنجار و وابستگی های خاینانه لطیف پدram به کشورهای خارجی انعکاس یافت. در همین سایتها و نیز از طریق تلویزیون آریانا افغانستان از امریکا، بینندگان اظهار داشتند که لطیف پدram، در دهه ۸۰ قرن بیستم عضو مخفی خاد در تحت هدایت شخص جنرال امیر محمد معاون وزارت امنیت دولتی، با نام مستعار (پامیر) کار میکرد و وظیفه اش گرفتاری آن عده از روشنفکران مستقلی بود که عضویت حزب بر سر قدرت را نداشتند. وی بعداً به هدایت خاد به پنجشیر نزد احمدشاه مسعود رفت و پس از چند سال مخبری به احمد شاه مسعود به ایران اعزام شد و در خدمت اطلاعات ایران قرار گرفت. در ایران وی هرازگاهی سری به سفارت افغانستان در تهران میزد و به بهانه احتیاج به پول از این پا آن عضو سفارت پول قرض میگرفت، ولی در حقیقت او اطلاعاتی در مورد افغانستان از زبان کارکنان سفارت جمع آوری میکرد و به استخبارات دولت ایران تحویل میداد. پس از سقوط دولت نجیب الله او دوباره به افغانستان رفت، مگر احمد شاه مسعود و ربانی به او وقعی نگذاشتند و او راهی ازبکستان و از آنجا به اروپا به کشور فرانسه پناهنده گردید. لطیف پدram از دو دهه به اینطرف تلاش دارد تا نام افغانستان به خراسان تعویض شود. او با بی حیائی میگوید که از کلمات افغان و افغانستان نفرت دارد. و چند بار از طریق رادیو بی بی سی نفرت و انزجار خود را نسبت به نام افغانستان ابراز کرده است. وی در اروپا حزبی به نام کنگره ملی متشکل از روشنفکران تاجیک تبار انٹی پشتون تاسیس کرد و خود را رئیس آن معرفی نمود. در سال ۲۰۰۴ خود را برای احراز کرسی ریاست جمهوری افغانستان نامزد کرد، مگر رأی مردم را بجز اعضای حزبی بدست نیاورد و از کاندیدای خود خجالت زده شد. از آن بیعد او با دامن زدن به اختلافات قومی و سمتی میخواهد دو باره در کشور جنگ زده افغانستان را به آشوب بکشد و خود از این آشوبها سود ببرد.

پدram، بطور علنی از اخراج پشتونها از ولایات شمال افغانستان که از قرنها به اینسو در آن مناطق بود و باش دارند، سخن میگوید و در اثر تبلیغات زهراگین وی، تاکنون هزاران خانوار پشتون مورد حملات وحشیانه گروه های جنگی عبدالرشید دوستم قرار گرفته اند و خانه و کاشانه شان به آتش کشیده شده و مال و دارائی شان به غارت رفته و ناموس شان مورد تجاوز قرار گرفته است. پس از سقوط طالبان در اخیر ۲۰۰۱ میلادی هزاران خانوار پشتون به بهانه همزبانی با طالبان مورد هجوم وحشیانه قوماندانان ائتلاف شمال قرار گرفتند و مجبور به مهاجرت به پاکستان و یا قندهار و جلال اباد، شدند. تمام و یا اکثر آوارگان در کمپهای قندهار و جلال اباد از ولایات کندز و فاریاب و سمنگان و هرات اند که با از دست دادن تمام دار و ندار خود با این روزگار افتاده اند.



پشتونها باید هوشیار و بیدار باشند تا کسی یا کسانی با تاریخ و افتخارات تاریخی و ملی شان بازی نکند و آنها را مورد هتک حرمت قرار ندهد. این واکنشها و عکس العملها در برابر لطیف پدram، سبب گردید تا او از این گفتار سبکسرانه و غیر قابل انکار خود خجالت بکشد و با بی حیائی از آن انکار کند. لطیف پدram و هم کاسه های وی باید بدانند که قوم باشهامت و سرنوشت ساز پشتون در این کشور (با وجود سی سال بمباردman از سوی روس و امریکا و ناتو) تا هنوز نمرده است و توانائی دفاع از شرف، حیثیت، هويت ملی، استقلال و تمامیت ارضی خود را در برابر هر بیگانه پرستی دارند و جواب هر خاین ملی را در موقعش خواهند داد.

**نفرین ابدی مردم افغانستان باد بر دشمنان استقلال و دشمنان اعلیحضرت شاه امان الله غازی.** «(ختم نقل قول)

البته این تنها چهره چتَل و ناشسته ای به نام "لطیف پدram" نیست، که با تابعیت از اوامر "مراجع تقلید" خود در ایران به هتک حرمت اعلیحضرت غازی مرحوم امان الله خان، می پردازد. کسانی دیگر نیز قبل از "لطیف پدram" و همین حالا ازین تبهکاریها را فراوان می کنند، ولی قسمی همی کنند، که خود را به اصطلاح "درگیر" نمیدهند. ازین میانه مگر یگانه فرد کودن و احمقی که با کله "گنجشکی" و مغز "ملخی" خود بازی خورده از خود آواز ثبت شده ای بیرون داد و هم در جلسات خصوصی و علنی و مصاحبات، به صراحت ضدیت خود را با "پشتون" و "افغان" اظهار کرد، همین "لطیف پدram" بود. او به تحریک بداران ایرانی خود، با هرچه و هرکه با قوم "پشتون" ارتباطی دارد، دشمنی و ضدیت بخرج میدهد. کاری را که "پدram" میکند، از سر "خیره سری" و "عاقبت نیدیشی" محض است و میتواند عواقب شومی برایش داشته باشد.

از بسا کسان شنیدم که ضمن تظاهرات گسترده و شدید مردم در شرق افغانستان، "لطیف پدram"، "مباح الدم" اعلان گردید؛ عیناً به ماندنی که "سلمان رشدی" را خمینی "مباح الدم" اعلان کرده بود. در ادامه این خبر افزودند، که در "نظر بند" قرار دادن "لطیف پدram" از طرف مقامات حکومتی افغانستان، که بنا بر تقاضای جدی حکومت روسیه و ایران - مقامات ایرانی فتوای خمینی و سرنوشت سلمان رشدی را بهتر از هر کس دیگر میدانند - صورت گرفته، به خاطر هراس از این است که میادا افراد مسلح، قصد جان "پدram" کرده و آن پیکر آلوده را رهسپار تهرتن نقطه دوزخ، یعنی "اسفل السافلین" و "تحت السقر" نمایند!!!!!!

در آخر این نامه، دعائیه آتی را شعار میدهم و آرزو میکنم که خوانندگان ارجمند "آمین" گویند!!!!

**کور باد چشمی که حقایق مسلم روزگار ما را واژگون بنگرد!!!!!!**  
**بریده باد زبانی که مفاخر ملی و تاریخی ما را با ناسزا بیلاید!!!!!!**  
**مردود ابد باد، آن که آله دست بیگانگان و دشمنان قرار گیرد!!!!!!**  
**مرده باد آنکه با ناسزا گوئی، وجدان یک ملت دردمند را بیازارد!!!!!!**

\*\*\*\*\*

## توضیحات :

۱ - اندر شرح کلمه "پدram" :  
"عبد اللطیف" یا "بنده لطیف" که تا یک سال پیش خود را "عبداللطیف" یعنی "بنده طیف" مینوشت، تخلص با مسمائی را زینت بخش نام خود کرده است؛ بلی :  
"پدram" در لغت - بدرجه اول - معنای "ماندگار و به یاد ماندنی و پایدار" را میدهد. او واقعاً "ماندگار و به یاد ماندنی و پایدار" است؛ اما "ماندگار و به یاد ماندنی و پایدار" در "زشتی و زبونی و بدنامی و روسیاهی". زهی اسمی با مسمما که وی بصورت "لایعقل" بر خویش گذاشته است. بلی؛ او در هنگام برگزیدن این تخلص نمیدانسته که تا این حد "شهره آفاق" میگردد؛ یعنی "قوم و ماندگار و پایدار" اندر "رسوائی و روسیاهی و بدنامی"!!!!!! بی شک که "حکم ازلی" برحق است و حضرت حق، تبهکاران را بدست خودشان جزاء همی دهد!!!!

۲ - Eisberg کلمه المانیست که تحت اللفظ "کوه یخ" معنی میدهد. این کلمه به همین صورت وارد زبان انگلیسی شده و بعد جهانی گردیده است. مراد از "ایس برگ" عبارت از آن قطعه عظیم شناور یخ است که فقط نوک و پوزه اش از آب بیرون؛ ولی قسمت اعظم پیکرش در زیر آب پنهان است. "ایسبرگ" ها خطری بس بزرگ برای کشتی ها شمرده میشدند و در زمانه هائی که آلات هشدار دهنده الکترونیکی



موجود نبود، تصادم یک کشتی با ایس برگ ، معنای شکستن و غرق شدن حتمی کشتی و هلاک شدن سرنشینانش را میداد.

۳ - تفسیر بیت حضرت سعدی شیرازی:

"شپیره چشم" (بدون کسره اضافه) در دو معنی بکار رفته که هر دو درینجا صادق می افتد :  
- اگر "شپیره چشم" را بحیث "اضافه مقلوب" و در معنای "چشم شپیره" بپنداریم معنای بیت ازینقرار است :

در صورتی که چشم شپیره (خفاش) در روز دیده نمیتواند، گناه آفتاب در کجاست، که چشمه نور است؟  
- اگر "شپیره چشم" را به حیث کسی قبول نمائیم که چشم خفاش مانند دارد، معنای بیت این خواهد بود :  
آفتاب چه تقصیر دارد، وقتی کسی با چشمان خفاش مانند خود ، در روز دیده نتواند؟ )